



قصه‌های بلند و کوتاه

# پچی پچی

۱۰ داستان کوتاه

نوشته‌ی لاله جعفری  
تصویرگر: ویدا کریمی



## فری کاغذی

فری کاغذی صبح که می‌شد، با چهار تا پَرش، لب پنجره،  
منتظر باد می‌نشست. باد که می‌آمد، دنبالش می‌رفت  
فرهایش با باد می‌چرخیدند و می‌خندیدند  
یک روز صبح که باد آمد، گفت «فری کاغذی! امروز توی  
خانه بمان هوا ابری است ممکن است باران بیاید»  
فری کاغذی گفت: «نه، می‌خواهم بروم باید بروم  
اگر بروم، توی خانه چه ناری ای بکنم؟» و پرید بیرون  
یک دره که چرخید، چک و چک باران آمد.  
فری گفت «باران بیا! فرم خیس می‌شود»  
اما باران باز هم آمد  
فری گفت: «فرم صاف می‌شود، چرخم خراب می‌شود نیا بیا!»  
اما باران بار هم آمد.  
فری دید که فرهایش خیس شدند صاف و عصه‌دار شدند و  
دیگر بچرخیدند فری هم برگشت خانه‌اش  
فری به فرهایش گفت «عصه بخورید الان خشک‌تان  
می‌کنم صاف‌تان را فر می‌کنم»  
بعد رفت لب پنجره و گفت «باد، به دادم برس! یک دره بیا!»  
و فرت و فرت گریه کرد.  
باد دلش سوخت و گفت: «فرت و فرت بکن!» و آمد توی اتاق  
فوت کرد و فوت کرد. فرها را خشک کرد  
فری هم صاف‌شان را فر کرد

